

تقریب سوم برای استناد به طریق عقلائیه برای اثبات امضاء شرعی شخصیات حقوقیه، تمسک به ارتکاز عقلائی بود به عنوان متمم دلیل، نه به عنوان وجه مستقل. توضیح مطلب این بود که برخی آثار را با استناد به ادله لفظیه می توان بر شخصیت حقوقیه بار کرد، بخصوصه با مراجعه به ادله وقف اثبات می شود که در امور خیریه می توان مالی را برای شخصیات حقوقیه (ولو مستحدث) وقف کرد و شخصیات حقوقیه مالک آن شوند. منتهی دلیل وقف بیش از تملک شخصیت حقوقیه نسبت به مال را دلالت ندارد، و با دلیل وقف نمی توان اثبات کرد که شخصیت حقوقیه علاوه بر مالک شدن حق تملیک هم دارد. در این قسمت، از ارتکاز عقلائی عدم تفکیک بین آثار به عنوان متمم دلیل لفظی وقف استفاده می شود، و نتیجه می گیریم که شخصیت حقوقیه مستحدث غیر از مالک شدن، صلاحیت تملیک، استدانه، اقراض و اقتراض و امثال ذلک را هم دارد.

مناقشه فقه العقود به تقریب سوم

در فقه العقود به این تقریب مناقشه کرده اند که:

این ارتکاز عدم تفکیک بین آثار، اگر به نحوی باشد که نسبت به همه مصادیق شخصیات حقوقیه وجود داشته باشد، بله می توان از ضمیمه آن به دلیل لفظی به نتیجه رسید. اما این ارتکاز عدم تفکیک بین آثار در شخصیات حقوقیه، به لحاظ همه مصادیق شخصیات حقوقیه نیست، و فقط نسبت به بعضی شخصیات حقوقیه وجود دارد. فقط در جایی که شخصیت حقوقیه به نحوی باشد که منطبق بر شخص حقیقی هم بشود (مثل عنوان دولت یا منصب امامت) می توان ادعا کرد که ارتکاز عقلائی بر عدم تفکیک بین آثار است، یعنی اگر دولت یا منصب امامت قابلیت تملک داشته باشد، بقیه آثار هم بر آن بار میشود. اما در مورد شخصیات حقوقیه ای که مستحدث هستند و منطبق بر شخص حقیقی نمیشوند، نمی توان ادعا کرد که ارتکاز بر عدم تفکیک وجود دارد. پس اشکال این است که ارتکاز عدم تفکیک بین آثار، فقط نسبت به برخی شخصیات حقوقیه وجود دارد. در شخصیات حقوقیه ای که منطبق بر انسان می شوند، به این صورت است که کأنّ خود انسان تصرف می کند و حیثیت حقوقیه بودن آن در نظر گرفته نمی شود.

ممکن است از این صیغه از مناقشه جواب داده شود که: اگر ارتکاز عدم تفکیک بین آثار را فی الجمله قبول کردیم، به همان نکته ای که این ارتکاز در شخصیات حقوقیه منطبق بر انسان وجود دارد، در موارد دیگر هم موجود است؛ چون اصل تکوین شخصیت حقوقیه برای رسیدن به اغراضی بود که بدون اعتبار شخصت حقوقیه قابل وصول نبود، و این نکته (رسیدن به اغراض) نکته ای عام است و نسبت به شخصیات حقوقیه غیر منطبق بر انسان هم این نکته جاری است، لذا وجهی برای تفصیل بین شخصیات حقوقیه وجود ندارد. بله ممکن است کسی در اصل وجود ارتکاز بر عدم تفکیک بین آثار مناقشه کند، یعنی مناقشه را به مطلبی که در تقریب مفروغ عنه گرفته شد متوجه کنیم و بگوییم ولو نسبت به برخی آثار، امضاء و حکم به ترتیب اثر ثابت است، اما وجود ارتکاز بر عدم فرق صرف ادعاست؛ آنچه که به عنوان مرتکز عقلائی در ازمنه سابقه ثابت است ترتیب اثر مالکیت برای شخصیات حقوقیه است اما اعتراف عقلاء به اهلیت شخصیت حقوقیه برای استدانه واقراض و اقتراض درازمنه صدور نص ثابت نیست محتمل است اهلیت برای این جهات رافقط برای شخصیت حقیقی می دانستند ارتکاز بر عدم فرق بین آثار محرز نیست،

اما اگر اصل ارتکاز را قبول کنیم وجهی برای تفصیل بین شخصیات حقوقیه نیست.

وجه اول برای اثبات امضاء شارع نسبت به شخصیات حقوقیه، سه تقریب داشت که مطرح شد.

وجه دوم برای اثبات امضاء

راه دوم برای اثبات امضاء شارع نسبت به شخصیات حقوقیه، تمسک به عمومات ادله صحت عقود و معاملات است.

ادله صحت عقود که به عنوان قواعد عامه مطرح شده، مثل *احل الله البيع*، *أوفوا بالعقود*، *تجارة عن تراض*، و *المؤمنون عند شروطهم*، دلالت بر این می کند که شخصیات حقوقیه در شرع دارای اعتبارند.

اگر کسی به جای این که با شخص حقیقی معامله کند، با شخص حقوقی معامله کند، این عمل مصداق بیع و شراء است و ادله ای مثل «*احل الله البيع*» دلالت بر صحت ما یصدق علیه البیع می کند، و طبعا حکم به صحت چنین بیعی می شود. مقتضای صحت معامله، این است که شخص حقوقی، هم مالک می شود و هم حق تملیک دارد. وقتی *احل الله البیع* را تصحیح کرد، با

توجه به «لا بیع الا فی ملک» ثابت می شود که لوازم بیع (مالکیت) هم برای شخصیت حقوقیه ثابت است

مناقشه وجه دوم

در فقه العقود گفته اند: تمسک به اطلاق ادله ای مثل احل الله البیع در جایی است که اصل عنوان بیع محرز باشد و شک در تقیید بیع و قید اضافه ای برای صحت بیع داشته باشیم، مثل این که شک کنیم آیا باید بیع به صیغه خاصی انجام شود یا مشتری کافر نباشد و امثال ذلک، که در این موارد با تمسک به اطلاق ادله نفی تقیید و تخصیص می کنیم، اما اگر در اصل صدق بیع شک داشته باشیم، تمسک به دلیل صحت در این صورت تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه می شود.

در مانحن فیه که شک در قابلیت تملیک و تملک شخصیات حقوقیه داریم، این شک ما در حقیقت به این بر می گردد که این عمل انجام شده، مصداق بیع است یا نه، و لذا وقتی در اصل بیع شک داشتیم نمی توانیم به دلیل تمسک کنیم.

وجه این که شک به صدق بیع بر می گردد بر حسب عبارات ایشان، این است که عنون بیع از عناوین حقوقیه و قانونیه است که به حسب تقنینات مختلف،

مختلف می شود. اگر در خطاب عنوانی از عناوین قانونیه وارد شود باید حمل شود بر معنایی که مورد نظر نزد مقنن است یعنی حمل شود بر آن چه مقنن آن را بیع می داند. مثل عنوان زوجیت که اگر در خطاب شارع وارد شود حمل می شود بر کسی که زوجیت به نظر شارع داشته باشد، ولی اگر زوجیت شرعیه نداشته باشد، خطاب شامل آن نمی شود ولو عند العقلاء زوج دانسته شود.

عنوان احل الله البیع هم ظاهر در «ما یکون بیعا عند الشارع» است و وقتی شک در اهلیت شخصیت حقوقی داریم، پس شک در این که بیع شرعی است داریم؛ چون اگر شخصیت حقوقیه اهلیت نداشته باشد، این فعل بیع شرعی نخواهد بود، پس می شود تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه.

بله در بعضی مواردی که مورد از مصادیق بیع عرفی باشد و شک داشته باشیم که از نظر شارع بیع صادق است، می توانیم حکم به صحت بیع کنیم مثل شک در اعتبار صیغه عربی در بیع. در این گونه موارد می توانیم به وسیله اطلاقات حکم به صحت بیع کنیم ولو شک در صحت بیع شرعی داشته باشیم، ازدو راه:

راه اول: از طریق دیگری ثابت شود که مورد، مصداق موضوع بیع شرعی است.

راه دوم: این که بگوییم هرچند مراد بیع شرعی است اما شارع با مخاطبی صحبت می کند که مصادیقی را بیع می داند. اگر شارع مصداق خاصی برای ما یکون بیعا عنده بیان نکند، اطلاق مقامی ادله اقتضاء می کند که شارع همان مصادیق بیع عرفی را قبول دارد.

ایشان فرموده است در بقیه موارد شک در صحت بیع شرعا، می توان با توجه به این دو راه به اطلاقات صحت عقود تمسک کرد، اما هیچ یک از این دو راه در مانحن فیه قابل تطبیق نیست.